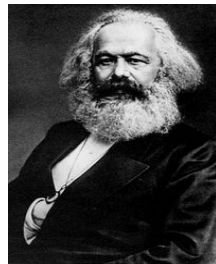




پوهنیار بشیر مومن



«فلسوفان تا اکنون جهان را تفسیر نمودند و کنون باید در پی تغییر آن بر آمد»

به مناسبت یکصد و هشتاد و نهمین سالگرد تولد

کارل مارکس

کارل مارکس در ۵ ماه می ۱۸۱۸ در شهر ترییر آلمان ، چشم به جهان کشود، کسی که بعدها اندیشه هایش جهان سرمایه و ظلم بی عدالتی را به لرزه در آورد. او عزیز ترین لحظات زنده گی خویش را وقف بشریت و تغییر جهان کرد. او در حدود چهل آثار که هر جلد آن بالغ به هشتصد صفحه میگردد از خود به جا گذاشت. به همین لحاظ بسیاری از اندیشمندان جهان به شکلی از اشکال متأثر از اندیشه های مارکس هستند و یا بخش از زنده گی علمی خویش را وقف تحقیق و مطالعه آثار وی نموده اند، چون او در ردیف متفکران بزرگ جهان قرار دارد.

وقتیکه نام از مارکس برده میشود ، ممکن نیست تا از دوست یار و یاور آن انگلس نام نبرد، به دلیل اینکه انگلس تقریباً در سراسر عمر نه تنها از نظر فکری مکمل مکتب مارکسیزم و دارای آثار مشترک با مارکس است بلکه از لحاظ اقتصادی و انسانی نیز مددگار مارکس بود.

قرار معلوم مارکس به این باور بود که شرایط برای انقلاب سوسیالیستی هنوز آماده نیست ، به همین دلیل او در دفاع از انقلاب بورژوازی قرار گرفت ، چون این خود گام دیگر برای گذار به سوسیالیزم پنداشته میشد، ولی انقلاب المان به شکست منجر گردید ، شرایط برای او دشوار شد لذا ناچار به ترک المان شد، تا این که در انگلستان پناهنده شد. این هجرت که ۳۴ سال دوام کرد ، مارکس در یادداشت های خویش از آن بنام «شب های طولانی و تاریک مهاجرت» یاد کرده است.

مارکس سی سال عمرش را وقف تجزیه و تحلیل نظام سرمایه داری نمود که در نتیجه اثر معروف خویش «کپیتال» را به رشته تحریر در آورد. لذا نباید چنین ساده لوحانه تصور کرد ، کسانی که دارای توانمندی لفاظی اند و یا با فرا گرفتن اصطلاحات سیاسی و یا مصرع چندی تصوفی از اشعار مولای بلخ و یا رحمان بابا ، اکت های فیلسوف مآبانه کنند و خویش را فیلسوف بدانند.

مارکس در مطالعه نظام سرمایه داری از اینجا شروع میکند، که انسان نسبت به دیگر موجودات زیروح از دو صفت مشخص و منحصر برخوردار است: ۱- انسان موجودی است که باید غذای مورد احتیاج خود را آماده بسازد ۲- انسان موجودی است ابزار ساز که این ابزار را برای تهیه مواد غذایی و برای تامین امنیت خود لازم دارد.

مارکس در هنگام نقد تاریخ به این نتیجه رسید که در حقیقت تاریخ چیزی جز مبارزات طبقاتی نیست . مارکس به حق یکی از جذاب ترین متفکران تاریخ اندیشه مدرن است ، با این پیش فرض که در نظام نا عادلانه حق از طبقات اجتماع سلب شده است ، آغاز به تجزیه و تحلیل کرد، و از همین جا است که او سر چشمه و منبع اندیشه های چپ عصر ما نیز دانسته میشود.

هر چند پیروان مارکس که درک و فهم درست از آن نداشتند و در پی ارمان شهر خویش بودند، با کشتارها، شکنجه‌ها، زندانها و ناروایی‌های که بنام مارکسیت و کمونیست بر بشریت روا داشتند، کاملاً ضد مارکسیزم و در مخالفت با مارکس عمل نمودند، و نظریه مرکزی که در جهت خوشبختی انسانها تدوین گردیده بود، در طول زمان و در امتداد تجارب عملی مانند هر نظریه دیگر قابل اصلاح و تغییر و تکمیل بود. دریغا! که به انحراف کشانده شد و به عوض خوشبختی مرگ، آتش، خون و عقب مانده گی آفرید. وقتی انقلاب اکتبر در روسیه تزاری به پیروزی رسید، پلخانوف اولین مارکسیت روسی که با مارکس از نزدیک شناخت داشت آنرا «نقض تمام قوانین تاریخ» نامید و در مقابل آن قرار گرفت. او شکست این انقلاب را حتمی میدانست، شاید فروپاشی اتحاد شوروی بر حق بودن نظریات پلخانوف و مارکسیزم در کل باشد. زیرا مارکس در اثر خویش «مستعمرات بریتانیای کبیر» تذکر داده بود که روسیه از لحاظ اقتصادی بسیار عقب مانده است، فقط در صورتی که در یکی از کشورهای پیشرفته انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد، میتواند برای روسیه پشتوانه گردد. پلخانوف در اثر معروف خویش بنام «نظریه مونیستی تاریخ» می افزاید که حرکت تاریخ مسیر قانونمند و تابع قوانین تکامل اجتماعی است. و می افزاید که: راه تاریخ در حرکت به سوی آزادی است. لنین با وجود تفاوت نظریات، خود را ادامه دهنده راه مارکس میدانست، زمانی به یکی از رفقایش چنین گفته بود: بهتر است شما به جای گلو پاره نمودن و شعار دادن مارکس آثار او را خوبتر بخوانید و از آن مهم تر اینکه آن چه میخوانید زیاد تر اندیشه و دقت کنید، زیرا مارکس در بررسی پدیده های اجتماعی و سیاسی همان طور بر خورد میکرد که یک فزیکدان و کمیادان با پدیده های فیزیکی و کیمیاوی بدون حکمی قبلی میکند. ولی با تاسف که هم در کشور ما وهم در کشورهای که احزاب «مارکسیت لنینست» بر سر قتدار بودند، آثار مارکس را مانند متون مذهبی مطالعه میکردند بدون آن که در مورد آن شک داشته باشند فقط آنرا بصورت میخانیکی حفظ میکردند. از همین عدم درک درست مارکسیزم بود که خطاهای بزرگ، اشتباهات بزرگ، معامله گری های بزرگ و جنایات بزرگ بر جوامع بشری اعمال گردید، به قول معروف «آسیا را سر مردم چپه چرخاندند». بطور نمونه»

رفیق « پولیت بخاطر ایجاد «آرمان شهر» خود یعنی خوشبخت ساختن ۳ ملیون انسان دو ملیون آنرا وحشیانه سر به نیست کرد. در وطن مان فهم اکثریت از سطح سویتیزم و کتاب های چاپ مسکو (مشهور به کتاب های سرخ) تجاوز نمیکرد ، زیرا با همان درک راه رشد غیر سرمایه داری و سمت گیری سوسیالیستی را که هیچگونه وجه مشترک با مارکس ندارد ، در پیش گرفتند. اینها منظور اکثر رهبران دست اول و دوم به دو چیز زیادتر اعتقاد داشتند تا به مارکسیزم اولاً رهبران سنتی دوما اتحاد بزرگ شوروی. از همین خاطر عده لینن را پیغمبر خطاب میکردند . روزگار نشان داد که دیروز اینها به آن مکتب اعتقاد نداشتند ، زیرا با بنیادگراها معامله کردند. همان افراد که دیروز مارکسیزم را قل قله میکردند امروز یا به کلیسا و یا به تصوف و مسجد پناه آوردند. از اینجا چنین نتیجه گرفته میشود ، همان طوریکه دیروز به مارکسیزم اعتقاد نداشتند امروز به مسجد و کلیسا هم ندارند.

با وجود سوالات و ناخوانی های برخی نظریات، مارکس امروز بخشی ارزنده از فرهنگ و اندیشه انتقادی مدرن را تشکیل میدهد . هیچ کس نمیتواند از این انکار نماید که تحت تاثیر اندیشه های مارکسیزم شرایط دشوار گارگران در جوامع پیشرفته تغییر خورده و آنها را از حقوق شان آگاه ساخته است. در پهلوی این امروز بسیاری از اقتصاددانان جهان تمایلات مارکسیستی دارند ، حتی برخی پست مدرن ها هم خود را مارکسیست میدانند، گرایشات مارکسیستی در پوهنتون های جهان نیز از هر وقت دیگر اوج گرفته است ،اگر در مجموع به مارکس اقتصاددان ، سیاستمدار، فیلسوف و جامعه شناس نظر افکنیم چنین نتیجه گرفته میشود که هدف اساسی و اندیشه محوری در ایده های وی آسایش ، سعادت و خوشبختی انسانها است . از این رو بدون تردی میتوان گفت که آنها صادق ترین و معتقد ترین هومانیست های جهان بودند . مارکس ادعای آسمانی نداشت ، او یک انسان بود و مانند دیگر علمای جهان مبرا از سهو و خطا نبود. نگارنده این سطور را عقیده بر این است ، که وظیفه دانشمندان و اکادمی های تحقیقاتی در سطح جهانی است تا این علم را مورد بازنگری قرار دهند ، نه کار لومپن ها که هر « یزم » را به میل خویش به آن بیفزایند، بل نشست مانند انترناسیونال ویا کنفرانس های جهانی احزاب پیرو این مکتب صلاحیت دارند تا

در آن تغییرات را وارد کنند و فقط از این طریق است که تغییرات مشروعیت مییابد نه دست اندر کاری انفرادی. طبیعی است که هر کس حق دارد مارکس و مکتب وی را بپذیرد و یا رد کند. ولی حرف اساسی این است که کارل مارکس یکی از پیش قراولان هومانیزم قرن ۱۹ بود، در داخل سنت کلاسیک جامعه شناسی ، مارکس بنیادی ترین چار چوب مستقلی برای تفکر سیاسی و فرهنگی به جهانیان عرضه نموده است. بدون شک برای اینک خطوط فکری مارکس بدرستی درک گردد، باید قبل از صدور حکم در باره وی ، آنرا به دقت مطالعه کرد و از آن آگاهی پیدا کرد ما باید آن را با رشد فکری خودمان تجربه کنیم و بعد از آن در مورد حکم نمایم، و این دیدگاه در زمینه های مختلف جامعه شناسی سود من و آموزنده است.

www.ayenda.org